هفت گفتار در باب مغز، بخش نخست: جغرافیای مغز انسان

Category: علوم,مطالب این وب‌گاه
written by admin | نوامبر 28, 2024

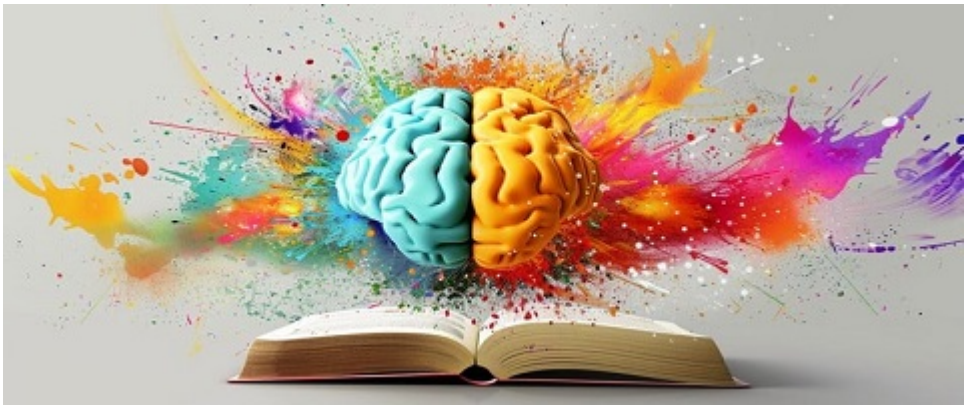

خُب این هم کرهٔ مغزه ...

این کرهٔ مغز مثل کرهٔ جغرافیایی است. تصور عمومی بر این است که نواحی مختلفِ مغز مانند کشورهای روی کرهٔ جغرافی، در کنار هم قرار گرفته‌اند و هرکدام عهده‌دار وظیفه‌ای شده است. گاهی هم شاید نقشه‌ای که ما برای خود از این مرزبندیها تهیه کرده‌ایم اصلاحاتی به‌خود پذیرفته باشد و یا کلاً نقشه‌های متفاوتی طرح شده باشد. اما اصل ماجرا از آنجا آب می‌خورد که مغز انسان آن قدر خاموش و غرقِ در خود است که به‌ندرت به کسی اعتنا می‌کند و شاید بعد از کلی سروکله زدن به حرف درآید و گوشه‌ای از اسرار درونش را برای دانشمند متفکری فاش کند. قلب و ریه نیست که تا به آن نگاه کنی فوری اختیار از دستشان درمی‌رود و سیر تا پیاز را برای ما تعریف می‌کنند. اولی حکم یک تلمبه را دارد و دومی مثل دَمِ آهنگری کار می‌کند. اما این مغز یک و نیم کیلویی نه حرکتی دارد؛ نه دریچه‌ای؛ نه مفصلی؛ با این همه نقش مرکز فرماندهی را دارد و از همه هم بیشتر کار می‌کند. این مغز تختگاه اندیشه است.

امروز می‌دانیم که تقلید هم دستاوردِ کارِ بعضی از یاخته‌های عصبی مغز است و اندک‌اندک این یاخته‌ها را می‌توانیم شناسایی کنیم. این یاخته‌ها به ما امکان می‌دهند رفتارهای دیگران را فرا بگیریم و از روی آنها همانندسازی کنیم. تواناییهای اولیه‌ای مثل راه‌رفتن، غذاخوردن را یاد بگیریم و آداب معاشرت اجتماعی و اصول اخلاقی را بیاموزیم. اسرار حافظه نیز کم‌کم برملا می‌شود. اینکه به‌راستی چگونه می‌شود که وقایع و تجربیات در ذهن ما نقش می‌بندد؟ علاوه بر این کم‌کم روشن می‌شود که چگونه ردی از احساسات در خاطرات ما باقی است و هرگاه که خاطره‌ای در یاد ما زنده شود جریانی از احساس نیز دوباره در وجودمان جان می‌گیرد. ما اکنون می‌توانیم به روش تصویرپردازی با استفاده از تشدید مغناطیسی، جزءجزءِ مغز را به‌هنگام کار زیر نظر بگیریم و شاید یک جورهایی از این طریق بتوانیم فکر آدمها را بخوانیم و خُب معلوم است که دربرابر این کار بسیاری شبهات اخلاقی و مذهبی پیش کشیده خواهد شد، همچنان‌که اکنون نیز مطرح است.

از همهٔ اینها که بگذریم وسوسه‌کننده‌ترین چشم‌انداز در مسیر شناختن رمز و رازهای وجود انسان، قلهٔ دست‌نخوردهٔ «هُشیاری» و «آگاهی» انسان است. و اکنون پنداری معبری به سوی آن گشوده شده باشد. این همان است که بر دستگاه عصبی ما نشسته، جلوه‌گری می‌کند و همچون جنبه‌ای غیرِ مادّی می‌نماید. حسی که به ما می‌دهد، بودن در لحظه است. مانند ناظری است که در دفتر خود نشسته، از پشت دریچهٔ چشمان ما جهان بیرون را می‌نگرد. ادراک و شناخت بر دوش اوست و اگر روزی بتوانیم به شالوده و اساس آن راه یابیم و آن را مسخر خویش سازیم، دور نخواهد بود که یک دستگاه دست‌ساختهٔ خود را نیز بتوانیم از آن بهره‌مند کنیم. اما در این راه ترسی وجود دارد که نکند با محدود کردن چنین پدیده‌ای که خود نامحدود می‌نماید، ماهیت اصلی آن را به نابودی بکشانیم.

کمتر انسانی تاکنون جسارت یورش برای فتح قلهٔ رفیع «هُشیاری» را در خود دیده و آنها که تلاشی کرده‌اند انگار کمبود لوازم، از طیِ این راه دشوار بازشان داشته است، اما امروز انگار آنچه برای حمله به قله لازم داریم درحال فراهم آمدن است و دیری نخواهد کشید که شجاعان، بخت خود را برای

پیروزی بیازمایند. نکته در آنجاست که چه کسی تواناییها و بینشها و دانشهای نو را درست به‌کار خواهد برد.

از: جِفری کلوگِر

مأخذ اصلی این متن، مجلهٔ تایم (TIME) به تاریخ 12 فوریهٔ سال 2007 می‌باشد.

متن فارسی از: فرزین آقازاده